

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۵-۹۴

جلسه ۸۶ - یکشنبه ۹۵/۲/۲۶

گاهی منشأ شک در استصحاب حکم کلی، نوعی ابهام در فهم کلام شارع است. به تعبیری گاهی منشأ شک نه امور خارجی است و نه احتمال نسخ، هیچ‌یک از این‌ها نیست؛ یعنی از حیث امر خارجی شک وجود ندارد، از حیث احتمال نسخ هم شک وجود ندارد. همچنین از این حیث که این استصحاب، معارض با استصحاب دیگری باشد مورد نظر نیست؛ زیرا این مسأله را در اوائل بحث استصحاب کلی که آیا استصحاب مجعول، معارض به استصحاب عدم جعل است یا خیر، بررسی نمودیم. بلکه در ما نحن فیه فقط از این حیث که کلام شارع (حداقل از نظر ما) نوعی ابهام دارد، بحث می‌شود.

مثلاً وارد شده است «الماء المتغیر ینجس» آبی که طعماً، لوناً یا ریحاً تغییر به نجاست پیدا کند، نجس می‌شود و فرض می‌کنیم که این آب متغیر، کَرّ است. سپس این آب کَرّ متغیر به نجاست، تغییر خود را از دست می‌دهد، در نتیجه در بقاء نجاست این آب شک می‌کنیم؛ زیرا احتمال می‌دهیم شارع این تغییر را دخیل در موضوع نجاست می‌داند و حکم را دائر مدار این تغییر می‌داند، هرچند احتمال هم می‌دهیم که چنین نباشد و تغییر فقط علت حدوث و عروض نجاست بر ماء است و بقاء نجاست ربطی به بقاء تغییر ندارد. از آنجا که این مطلب را از کلام شارع نمی‌توانیم بفهمیم، دچار شک می‌شویم.

بنابراین در اینجا شک در امر خارجی وجود ندارد؛ زیرا امور خارجی برای ما روشن است. آبی بوده است که علی‌الفرض کَرّ بوده است، تغییری قطعاً حاصل شده و قطعاً هم زائل شده است، پس حالت شک نسبت به امور خارجی وجود ندارد. احتمال نسخ هم داده نمی‌شود، از حیث معارضه‌ی استصحاب هم بحثی وجود ندارد، در این شرایط آیا می‌توانیم حکم کلی را استصحاب کنیم و نتیجه بگیریم که «الماء المتغیر بالنجاسة اذا زال تغیره فهو باق علی نجاسته» یا نمی‌توانیم؟

در پاسخ باید گفت اگر تغییری که زائل شده است مقوم نباشد، به این معنا که با زوالش ابقاء حکم، ابقاء

در موضوع دیگر نباشد مانعی از استصحاب نیست. فرضاً اگر این عبارت را به عرف عرضه کنیم و ملاک را در تشخیص وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه، عرف بدانیم و عرف بگوید آنچه که موضوع نجاست است نفس ماء است، «الماء ینجس و یتطهر» در این صورت قید تغیر، قیدی نیست که دخیل در موضوع باشد. لامحاله از این حیث می‌توانیم بگوییم استصحاب جاری است؛ زیرا عرف می‌گوید بقاء نجاست در همان موضوع، یعنی آب است و وحدت قضیه‌ی متیقنه (یعنی الماء نجس) و قضیه‌ی مشکوکه (یعنی همان آب هنوز هم نجس است) محفوظ است.

ولی اگر عرف تغیر را در نجاست دخیل دانست به نحوی که اگر زائل شد و خواستیم حکم را ابقاء کنیم در حقیقت حکم را در موضوع دیگر ابقاء کرده‌ایم و قضیه‌ی جدید با قضیه‌ی سابق وحدت ندارد، در این صورت استصحاب جاری نیست.

بررسی سه ملاک در بقاء موضوع یا وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه

اصل مطلب فوق فی‌الجمله واضح است إلا اینکه جهت روشن شدن دقیق بحث، اعلام بحث مهمی را مطرح کرده‌اند که ملاک باقی بودن موضوع و باقی نبودن موضوع چیست؟ در بقاء موضوع یا وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه سه احتمال^۱ می‌تواند وجود داشته باشد و ما در اینجا سه احتمال را به روشی که محقق عراقی رحمته الله توضیح داده است ابتدا بیان می‌کنیم:

۱. ملاک عقل باشد؛ یعنی اگر عقلاً موضوع باقی بود استصحاب جاری است ولی اگر عقلاً باقی نبود استصحاب جاری نیست.

۱. نهاية الأفكار، ج ۴، ص ۲، ص ۹:

(بقی الکلام) فی تحدید الموضوع و الوحدة و الاتحاد فی الاستصحاب فی انه بالنظر الدقی العقلی، أو النَّظَر العرف الدلیلی أو بالنظر العرف المسامحی حسب ما هو المرتکزة فی أذهانهم من مناسبة الحكم و موضوعه، و لو علی خلاف نظرهم الدلیلی (فان للعرف) نظیرین، (أحدهما) من حیث کونه من أهل المحاوره و من أهل فهم الکلام و بهذا النَّظَر یحدد الموضوع الدلیلی فی فهم المرادات و لو بواسطة القرائن الحافیه بالکلام (فیفرق) بین قوله الماء المتغیر ینجس، و بین قوله الماء إذا تغیر ینجس، من حیث فهمه الموضوع فی الأول هو الماء المتغیر بما هو متغیر، و فی الثانی ذات الماء و کون التغیر جهةً تعلیلیهً لثبوت النجاسة للماء (و ثانیهما) بما هو المرتکز فی ذهنه من المناسبة بین الحكم و موضوعه و لو علی خلاف ما هو المتفاهم من الکلام، فیری ان موضوع النجاسة حتی فی مثل قوله الماء المتغیر ینجس ذات الماء و ان التغیر واسطه فی ثبوت النجاسة و من الجهات التعلیلیه، لما هو المرتکز فی ذهنه من أن النجاسة من عوارض الماء لا من عوارض الماء و التغیر، و ان کان بحسب نظره الدلیلی خلاف ذلك فیفهم ان موضوع النجاسة فی المثال هو الماء بوصف تغیره (غایه الأمر) لا بد من تحدید هذا الارتکاز یحد لا یکون من القرائن الحافیه بالکلام بحيث ینم عن انعقاد الظهور، و لا من القرائن المنفصله الموجبه لرفع الید عن الظهور (بل علی وجه) یری الخصویه المأخوذه فی الموضوع من الجهات التعلیلیه لا بنحو تكون عله منحصره.

این احتمال بالاتفاق مردود شده است؛ زیرا لازمه‌اش آن است که در احکام کلاً استصحاب جاری نشود؛ زیرا مادامی که موضوع حکم تغییر اندکی نکند کسی شک نمی‌کند و اگر ملاک، عقل باشد وقتی تغییر حاصل شد معنایش این است که حکم قطعاً نیست و اگر تغییری رخ ندهد دیگر شک در بقاء نخواهیم داشت. پس جایی برای استصحاب نمی‌ماند و استصحاب تنها در بعضی موضوعات می‌تواند جاری باشد، مثلاً زید موجود بود، شک می‌کنیم هنوز هم باقی است یا خیر، می‌گوییم باقی است و در سایر موارد تا در موضوعات تغییری ایجاد نشود شک در بقائش نمی‌شود.

چنین عدم تغییری و ملاک بودن عقل، هیچ دلیلی ندارد؛ زیرا استصحاب القاء به عرف شده است و در بعض موارد تطبیق آن هم فی‌الجمله تغییراتی در موضوع اتفاق افتاده و با وجود این تغییرات، استصحاب را جاری کرده‌اند. بنابراین معلوم می‌شود که ملاک بقاء موضوع نمی‌تواند عقل باشد.

۲. احتمال دیگر آن است که موضوع استصحاب به حسب فهم عرف از دلیل باشد. یعنی از باب اینکه عرف مرجع در تشخیص محاورات است و کلمات شارع هم از طریق همین محاورات عرفیه القاء شده است، پس در اینجا نیز مرجع عرف است ولو به ضمیمه‌ی قرائن حافه به کلام. بنابراین طبق این احتمال، مرجع در بقاء موضوع از حیث فهم دلیل حکم، توسط عرف است.

مثلاً اگر از شارع رسیده باشد «الماء المتغیر ینجس» عرف می‌فهمد که موضوع نجاست مرکب است از ماء و متغیر، لذا تغیر را دخیل در موضوع و در عرض ماء می‌داند؛ یعنی آن را حیثیتی تقییدی و مقوم می‌بیند. در نتیجه اگر ملاک، این نظر باشد وقتی تغیر رفت نمی‌توانیم استصحاب نجاست ماء جاری کنیم؛ چون نتیجه‌اش آن است که «الماء نجس»، در حالی که موضوعش طبق فهم عرف، «الماء المتغیر» است، پس موضوع محفوظ نیست و اسراء حکم از موضوعی به موضوع دیگر است.

ولی اگر شارع فرموده بود «الماء اذا تغیر ینجس» یا «الماء ینجس اذا تغیر» در اینجا فهم عرف از دلیل حکم و نحوه‌ی القاء آن چنین است که نجاست سوار بر ماء شده است و موضوع حکم به نجاست، نفس ماء است و شرط، حیثیت تعلیلیه است. یعنی موجب شده است این حکم سوار موضوع شود و وقتی شرط از بین رفت، مانعی از بقاء حکم بر موضوع نیست. حیثیت تعلیلیه مانند این است که خورشید به میوه‌ای مثل سیب می‌تابد و آن را قرمز می‌کند و اگر خورشید نتابد قرمز نمی‌شود، ولی وقتی خورشید غروب کرد باز هم سیب قرمز است.

وقتی شارع بگوید «الماء اذا تغیر ینجس» فهم عرف آن است که بالنظر الی الدلیل، موضوع، «آب» است

و «تغیر» حیثیت تعلیلیه است، لامحاله اینجا می‌توان استصحاب را جاری کرد؛ زیرا شک می‌شود که آیا با وجود اینکه علت رفته است، نجاست هم رفته است یا هنوز باقی است، استصحاب بیان می‌کند «الماء کان نجسا والآن کما کان».

البته باید توجه داشت اگر در جایی شک شود که موضوع باقی است یا خیر، نمی‌توان به استصحاب عمل کرد؛ به دلیل اینکه شبهه‌ی مصداقیه‌ی «لا تنقض الیقین بالشک» می‌شود و تمسک به عام یا مطلق در شبهه‌ی مصداقیه صحیح نیست. تمام نکته در این است که وقتی «لا تنقض الیقین ابدأ بالشک» مربوط به جاهایی است که وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه موجود باشد، اگر شک داریم موضوع باقی است یا خیر در واقع شک داریم وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه وجود دارد یا ندارد و در حقیقت یعنی شک داریم مصداق «لا تنقض» است یا خیر و با شک در مصداق، تمسک به مطلق یا عام نمی‌شود.

۳. احتمال دیگر آن است که ملاک در تشخیص وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه عرف باشد، البته نه به حسب فهم عرف از دلیل حکم، بلکه عرف یک نگاه ثانوی دیگری نیز دارد و آن اینکه:

بعد از اینکه عرف فهمید دلیل چه می‌گوید، حکم و موضوع را به حسب مرتکرات ذهنیه و به حسب مناسبات حکم و موضوع، تحلیل ثانوی می‌کند و می‌گوید: گرچه فهم من از دلیل مثلاً این است که فلان قید دخیل در موضوع است و حیثیت تقییدیه است اما به حسب مرتکرات خود می‌گوید آنچه حکم دائر مدار آن است غیر از آن چیزی است که فهم او از دلیل است. در مثال فوق، عرف به حسب فهمش از دلیل، مثل «الماء المتغیر ینجس» چنین تلقی می‌کند که تغیر حیثیت تقییدیه‌ی مقوم موضوع است که با زوالش حکم باید زائل شود. اما به حسب این نگاه ثانوی و سنجش حکم و موضوع بر اساس مرتکرات ذهنی خود می‌گوید تغیر نمی‌تواند موضوع نجاست باشد، بلکه آب است که نجس و پاک می‌شود. اگر تغیر نقشی داشته باشد که دارد، تنها نقش علت را دارد آن‌هم علت حدوث نه علت حدوث و بقاء.

و هرگاه نگاه ثانوی عرف به این حکم و موضوع به گونه‌ای باشد که نتیجه‌اش با نگاه اولی که فهم از دلیل است متفاوت باشد، در این صورت اگر ملاک را نگاه دوم بدانیم که لعل مشهور این‌گونه قائلند، در مثل «الماء المتغیر ینجس» نیز استصحاب جاری است؛ زیرا با این نگاه، وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه وجود دارد.

البته به قول مرحوم عراقی این نگاه دوم نباید به قدری قوی باشد که به منزله‌ی قرینه‌ی متصله یا به منزله‌ی قرینه‌ی منفصله باشد؛ زیرا اگر آن مقدار قوی باشد اصلاً نگاه اول را هم از بین می‌برد، نگاه اول را هم مثل نگاه ثانی می‌کند لاقلاً در مقام حجیت.

محقق عراقی رحمته الله در این بحث می‌گوید^۱ از ما ذکرنا روشن می‌شود که شایسته نیست کسی توهم کند و بگوید که چرا مقابله‌ی بین عقل و اخذ موضوع عرفی دلیلی و اخذ موضوع عرفی غیر دلیلی برقرار کرده‌اید؟ کسی این توهم را نکند که جای مقابله نیست، و این‌گونه بگوید که اگر مقصود، اخذ موضوع از عرف به حسب فهمش از دلیل است اختصاص به استصحاب ندارد؛ همه جا مرجع در تشخیص موضوع احکام، عرف است از حیث فهمش از دلیل و از حیث اینکه ملاک فهم محاورات عرف است. و اگر مقصود از مرجعیت عرف در اینجا آن است که در تطبیقات باید تسامحات عرفیه را به کار برد، چنان‌که اگر اندکی آب، کمتر از کرّ باشد عرف می‌گوید کرّ است، یا کمی بیشتر هم باشد باز می‌گوید کرّ است، صحیح نیست؛ زیرا در جای خودش گفته‌اند تسامحات عرف در تطبیقات حجیتی ندارد. آنچه که حجت است فقط در فهم عبارات، الفاظ و جملات است. بعد از اینکه عرف فهمید شارع کرّ را معتصم قرار داده است، اگر هزار بار هم عرف تسامح کند و کمتر از کرّ را کرّ بدانند اعتصام برای آن آب قائل نخواهیم شد. بنابراین اگر مقصود این است که تسامحات عرف را در تطبیقات بپذیریم، ناتمام است و حجیتی ندارد.

۱. همان، ص ۱۰:

(و بذلک) یندفع ما قد یتوهم من الإشکال فی المقام بانه بعد الجزم، بمرجعية العرف فی تحديد مفاهيم الألفاظ و تشخیص مدالیها بلا مدخلية للعقل فی ذلک، و عدم العبرة بالمسامحات العرفية فی باب التطبيقات و لزوم کون التویل فیها علی النظر العقلی الدقی (لا وجه) للمقابلة بین العقل و العرف و الدلیل (فانه) ان أريد من الرجوع إلى العرف الرجوع إليه فی معرفة معنی موضوع الدلیل و تشخیص مفهومه، فهو صحیح إلیا انه لا یختص بباب الاستصحاب لعموم مرجعية نظر العرف فی تشخیص مفاهيم الألفاظ و تحديد مدالیها فی القضايا الشرعية و غيرها، فلا معنی لجعل الموضوع العرفی مقابلا لموضوع الدلیلی فی خصوص باب الاستصحاب، لرجوع موضوع الدلیلی حیثیند إلى الموضوع العرفی (و ان أريد) من الرجوع إلى العرف الرجوع إليه فیما یتسامح فی العرف و یراه من مصادیق موضوع الدلیل فی مقام التطبيق مع عدم کونه بالنظر الدقی من مصادیق، نظیر إطلاقه مفهوم الكر و الفرسخ و الحقّة علی ما ینقص و یزید بقلیل علی المقدار أو الوزن المحدود (فقد عرفت) انه لا عبرة بالمسامحات العرفية فی باب التطبيقات بعد تشخیص المفاهيم (و علیه) فلا وقع لجعل الموضوع العرفی مقابلا للموضوع الدلیلی فی باب الاستصحاب.

✓ فوائد الاصول، ج ۴، ص ۵۷۵:

إذا تمهد ذلك فنقول: قد یستشکل فیما أفاده الشیخ - قدّس سرّه - من التردد بین أخذ الموضوع من العقل أو العرف أو الدلیل. أما أولاً: فبأنّ الرجوع إلى العقل إنّما یتستقیم فی المستقلات العقلية، و أما الموضوعات الشرعية: فلیس للعقل إليها سبیل فانّ مناطات الأحكام الشرعية لیست بید العقل، فلا معنی للرجوع إلى العقل فی موضوعات الأحكام الشرعية المستکشفة من الطرق السمعية. و أما ثانياً: فبأنّه لا وجه للمقابلة بین ما أخذ فی الدلیل موضوعاً و بین ما یراه العرف موضوعاً، فانّ العرف لیس مشرعاً یجعل موضوعاً فی مقابل موضوع الدلیل. و ان أريد من الرجوع إلى العرف الرجوع إليه فی معرفة معنی موضوع الدلیل و تشخیص مفهومه، فهو صحیح، إلیا أنه لا یختص بالمقام، بل تشخیص معنی اللفظ و مفهومه إنّما یرجع فی العرف مطلقاً، فلا معنی لجعل الموضوع العرفی مقابلا لموضوع الدلیل فی خصوص باب الاستصحاب. و ان أريد من الموضوع العرفی ما یتسامح فی العرف و یراه من مصادیق موضوع الدلیل مع أنه لیس منها حقيقة، فقد عرفت: أنه لا عبرة بالمسامحات العرفية.

محقق عراقی رحمته الله می‌گوید^۱ جای این توهم نیست و معتقدیم در تطبیقات، فقط باید عقل را به کار برد؛ تطبیقات، عقلیه است. اما سخن در این است که عرف دو نظر دارد:

یک نظر دلیلی (النظر الدلیلی) که از حیث فهم عرف از دلیل است،

یک نظر، بعد از آن است و بعد از فراغ از اینکه دلیل، دلالتش تمام شده و مراد شارع هم توسط عرف فهمیده شده است، یعنی عرف می‌گوید علی‌رغم اینکه در لسان شارع تغیر، حیثیت تقییدیه است اما باید در متن واقع تغیر حیثیت تعلیلیه باشد. و عرف احتمال می‌دهد در متن واقع حکم این‌چنین باشد.

حال اگر ملاک این نظر دوم عرفی باشد، در مثل «الماء المتغیر ینجس» استصحاب جاری است، علی‌رغم اینکه به نظر دلیلی جاری نیست.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالمهدی

۱. نهاية الأفكار، ج ۴ قسم ۲، ص ۱۰:

(وجه الاندفاع) ما عرفت من ان للعرف نظرين، تارة من حيث كونه من أهل المحاوره و فهم مداليل الألفاظ، و أخرى من حيث ما ارتكز في ذهنه و لو من جهة مناسبات الحكم و موضوعه بنحو يرى الخصوصية المأخوذة في الموضوع من الجهات التعليلية لثبوت الحكم، أو من القيود غير المقومة لحقيقة الموضوع، مع حكمه بان ما هو ظاهر الدليل مراد الشارع من خطابه (فالمقابلة) بين العرف و الدليل انما هو بلحاظ النظر الثاني الناشئ من المناسبات المغروسة في أذهان العرف بنحو يرى الموضوع شيئاً صالحاً للبقاء (إذ حينئذ) احتمال مطابقة الشرع مع العرف في واقع الحكم و ليه، منشأ للشك في بقاءه (فيقع) الكلام في ان عموم لا تنقض في توجيه التعبد بالبقاء سيق بأى لحاظ (فان سيق) بالأنظار الدقية العقلية، فيشكل امر الاستصحاب في كل مورد احتمال رجوع القيد إلى الموضوع (لأن) مع هذا الشك لا يجزم باتحاد القضية المتيقنة مع المشكوكه (و ان سيق) بالنظر الدليلي، فلا بد من لحاظ لسان الدليل بكونه على نحو يكون القيد مأخوذاً في الموضوع كقوله الماء المتغیر ینجس أو مأخوذاً شرطاً للحكم كقوله الماء ینجس إذا تغیر بإجراء الاستصحاب في الثاني دون الأول (و ان سيق) بالأنظار العرفية، فلا بد من ملاحظة نظرهم من انه في أى مورد يفى بالاتحاد فيجری الاستصحاب و ان لم يساعده العقل و الدليل، و في أى مورد لا يفى بالاتحاد فلا يجری الاستصحاب و ان ساعده العقل و الدليل.